امیرحسین جلالی
روانپزشک و استاد دانشگاه علوم‌پزشکی

ما در هفته‌های گذشته، شاهد دو رویداد بودیم؛ یکی ماجرای واکنش به سگ‌کشی در شیراز بود که بسیاری را به این نتیجه رساند که جامعه، واکنش و نشانه خیلی خوبی را از خود نشان داد و مردم در مقابل سگ‌کشی، مواضع سختی گرفتند اما از طرف دیگر، در حادثه مرگ چند جوان در تصادف، اتفاقات و واکنش‌هایی که در این مورد، بسیاری از مردم از خود نشان دادند، نشانه دیگری از جامعه ما بود.

به نظر من، ما باید جامعه را پویا در نظر بگیریم و مجموعه رفتارهای جامعه را به گونه‌ای دیگر جمع‌بندی کنیم. به بیان دیگر، شاید استفاده از کلماتی مثل «بی‌رحم»، گویای وضع دقیق جامعه ما نباشد. من گمان می‌کنم که جامعه ما، جامعه‌ای هیجانی است. این دو رفتار کاملا متفاوت، نشان می‌دهد که جامعه، هیچ‌گونه نگرش درازمدت و آینده‌نگرانه و چارچوب تفکر مشخصی ندارد. یعنی به همان اندازه‌ای که جامعه می‌تواند در یک حادثه، اخلاق‌مدار و دل‌رحم شود، در حادثه‌ای دیگر، خشمگین و نفرت‌زده عمل کند.

ضمن اینکه، باید این نکته را هم در نظر داشت که بخشی از جامعه، به ماجرای سگ‌کشی، واکنش نشان دادند و بخشی هم رفتار بدی را در مقابل ماجرای تصادف نشان دادند، پس نمی‌توان با اطمینان این بخش‌ها را به تمام جامعه تعمیم داد اما می‌توان این دو نوع رفتار را نشانه‌ای از هیجانی بودن جامعه، در نظر گرفت. به بیان ساده‌تر، جامعه‌ای که طرز فکر مشخصی ندارد، هر حادثه می‌تواند درونیات جامعه را به سمت‌وسوهای مختلف ببرد و به دنبال آن، واکنش‌های کاملا «لحظه‌ای و آنی» رخ دهد.

در روانشناسی، برای این حالت، اصطلاح «وضعیت مرزی» را به کار می‌برند. به این معنا، جامعه روی لبه باریکی حرکت می‌کند، چون تفکری ندارد؛ خط فکر مشخصی ندارد و چشم‌انداز درونی معینی از آینده خود ندارد. بنابراین، تصمیمات لحظه‌ای می‌گیرد. این رفتار را در بسیاری از واکنش‌ها و پدیده‌های اجتماعی می‌توان تعمیم و مورد مداقه و بررسی قرار داد.

پدیده نفرت درونی افراد، پدیده‌ای متفاوت از هیجان آنهاست که می‌توان به‌صورت جداگانه آن را مورد بررسی قرار داد. به عقیده من درصدی از نفرت و خشونت در جامعه ما شکل گرفته است. شما اگر به آمار تخریب محیط‌زیست در کشور نگاهی بیندازید، می‌بینید با این که محیط‌زیست، متعلق به همه ماست؛ اما اشخاص در جامعه‌ای که به همه تعلق دارد، به راحتی زباله می‌ریزند. همین‌طور به جمع‌شدن برای تماشای صحنه اعدام توجه کنید. همه اینها نشان‌دهنده این است که وضع نفرت و حسادت در جامعه وجود دارد و به نظر می‌رسد جامعه ما، در نشان‌دادن حس نفرت و حسادت، «بی‌پروا»تر شده است. این دو حس، همواره خصیصه بشری بوده و در همه تاریخ وجود دارد. در تاریخ ما هم وجود دارد اما سوال اینجاست که چرا در سال‌های اخیر، به جایی رسیده‌ایم که می‌توان گفت این دو حس، یعنی نفرت و حسادت، بیشتر شده است؟ من گمان می‌کنم، چنین رفتارهایی را فارغ از متغیرهای اجتماعی و سیاسی نمی‌توان مورد تحلیل قرار داد. در همه تاریخ، این گونه بوده که اگر حکمرانان و سیاستمداران، اندیشه‌های خاصی داشته‌اند، جامعه را با خود به همان سمت برده‌اند. جامعه هیجانی، بیش از هر جامعه دیگری، آمادگی تبعیت از چنین موج‌هایی را دارد. به‌عنوان مثال از تبعیت جامعه هیجانی از سیاستمداران، هیتلر دوران نازی را در نظر بگیرید. او در مقام پیشوا قرار می‌گیرد و یک جامعه را هیجانی می‌کند و بعد آن را به دنبال خود، به سمتی می‌کشاند که پر است از نفرت، حسادت، دیگرکشی و دیگرآزاری.

بنابراین، من گمان می‌کنم باید به عوامل سیاسی و اجتماعی تشدیدکننده دیگرهراسی، نفرت از دیگران و حسادت به دیگری، دقت کنیم و در واقع آنها را در این وضع اجتماعی سهیم بدانیم.

تفسیر مثنوی - بخش هشتم

رابطه انسان با خدا - مبحث ایمان - ۲

آنان که یار یکدیگرند

بخشعلی قنبری
هیأت علمی دانشگاه آزاد

از جمله عواملی که مولانا برای ایمان یاد می‌کند، «تجانس روحی» است. اگر انسانی می‌خواهد ایمانی داشته باشد یا ایمانش تقویت شود، باید با امور متعلق به ایمان، تجانس داشته باشد. از این جهت، مولوی، معجزات را به‌عنوان عامل به‌وجود آورنده ایمان نمی‌شمارد. بلکه می‌گوید تجانس، عامل ایمان است؛

موجب ایمان نباشد معجزات/بوی جنسیت کند جذب صفات

می‌گوید اگر جنسیت تو، با متعلق ایمان، یکی شد، آن‌وقت می‌توانی ادعا کنی که ایمان در تو به‌وجود می‌آید یا تقویت می‌شود.

معجزات از بهر قهر دشمنست/بوی جنسیت پی دل بردنست

مولانا معتقد است که معجزات برای بستن دهان دشمنان است؛ نه برای به‌وجود آمدن ایمان.

بعد از این عوامل ایمان، که بحثی وجودشناسی است، در بحث وجودشناسی در حوزه باور، موضوع آثار ایمان مطرح می‌شود. جلال‌الدین معتقد است که ایمان در حوزه ساحت‌های وجودی انسان، آثاری را به بار خواهد آورد؛ از جمله آثار این ایمان، به‌وجود آمدن بصیرت در درون انسان است. مولوی معتقد است که اگر ما به خدا ایمان داشته باشیم، این ایمان، درون ما بصیرت به‌وجود می‌آورد. عارفان گفته‌اند که بصیرت، نوعی معرفت غیرعمومی است. به این معنا، معرفت عام نیست. اگر کسی بصیرت داشته باشد، توانایی این را به‌دست می‌آورد که برخلاف عموم، از چیزهایی آگاه شود که آن آگاهی‌ها، عموما از راه‌های مرسوم به دست نمی‌آیند؛

مومنم، ینظر به نور الله شده/ هان وهان ایگر بزاین آتشکده

مؤمنا ینظر به نور الله شدی/ از خطا و سهو ایمن آمدی

لذا، رهایی از خطا و سهو، از نظر مولانا، نوعی بصیرت است. از جمله آثار دیگری که مولوی مطرح می‌کند، مقوله رستگاری است که البته مربوط به ساحت خاصی از انسان نیست، بلکه مربوط به کل وجود انسان است؛ نه تنها رهایی.

ما راجع به این مقوله، سه اصطلاح داریم: «نجات»، «رهایی» و «رستگاری». رستگاری، معمولا رهایی انسان، ناظر به آخرت است. به همین دلیل است که مولوی هم رستگاری را به آخرت نسبت می‌دهد؛

روز نحر رستخیز سهمناک/ مومنان را عید و گاوان را هلاک

می‌گوید در روز رستاخیز، هر کسی که ایمان داشته باشد، به‌صورت انسان محشور می‌شود و هر کسی که انسان محشور شد، نجات خواهد یافت. حیوانات، یعنی حیواناتی که از انسان تبدل یافته‌اند، همگی به جهنم می‌روند.

جمله مرغان آب آن روز نحر/ همچو کشتی‌ها روان بر روی بحر

بعد از این قضیه، اثر دیگری را در حوزه کردار انسان مطرح می‌کند و آن، این است که اگر انسان، ایمان داشته باشد، تمطعات دنیوی نزد او ارزش‌شان را از دست می‌دهند و او به مرتبه فرادنیوی می‌رسد؛

طاعت و ایمان کنون محمود شد/ بعد مرگ اندر عیان مردود شد

می‌گوید وقتی چشم این انسان مومن به ماورای طبیعت باز شد، آن‌وقت است که تمطعات دنیوی نزد او مردود می‌شوند. اثر دیگری که مولانا مطرح می‌کند، این است که می‌گوید انسان مومن، در مواجهه با سایر مومنان، صادقانه برخورد می‌کند. مومنان، نسبت به مومنان، هرگز دروغ نمی‌بندند. یعنی مثل آینه نگاهمی کنند؛

مومنان آیینه همدیگرند/ این خبر می‌از پیمبر آورند

یار آینه است، جان را در حزن/ در رخ آیینه‌ای جان دم مزن

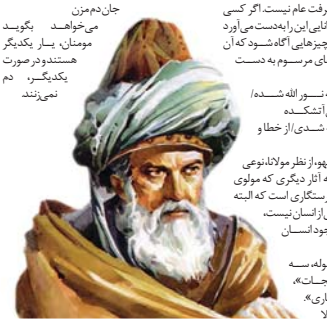

می‌خواهد بگوید مومنان، یار یکدیگر هستند و در صورت یکدیگر، دم نمی‌زنند.

امروز به چی فکر می کنی؟

«مرگ پریوش»، مرثیه‌ای برای جامعه نامهربان

تاوان حق‌خوری، مرگ است!

مجتبی پارسا
خبرنگار گروه طرح نو

۱- «جوانانی که با پول پدرشان، خودروهای گران سوار می‌شوند و با وبراژ در خیابان‌های تهران، جان بقیه را به‌خطر می‌اندازند، نبودنشان بهتر از بودنشان است.»

۲- «اون موقع که با این سر و وضع در خیابان‌ها می‌گشتی، باید به فکر این روزت هم می‌بودی؛ همان بهتر که مردی.»

۳- «فقط با خود چنین می‌پندارم که اگر جای پورشه، پراید و به جای خیابان شریعتی، راه‌آهن و به جای خلمسی خوش‌پوش، یک خلمسِ با ظاهر به اصطلاح دمده بود، باز هم این ملت به این اندازه نارحتمی‌شدند؟»

۴- «افرادی که زحمت زیادی نمی‌کشند و این پول‌ها را به صورت نامشروع به دست آورده‌اند، سهم‌ما از زندگی را این گروه مرفه چندصد درصدی که درآمدشان هم مشروع نیست، استفاده می‌کنند و فقر و فلاکتش برای ما است».

اینها تنها ۴ مورد از نظراتی هستند که بسیاری از افراد، در مورد مرگ دلخراش یک دختر در پورشه و یک پسر در بی‌ام‌ب‌لیو اظهار کرده‌اند. مرگ دو جوانی که پیش و بیش از هر چیزی (اعم از پولدار بودن، باحجاب یا بی‌حجاب بودن و...) انسان بوده‌اند!

نگارنده قصد آموزش آموزه‌های اخلاقی یا چیزی شبیه این را ندارد. تنها چیزی که در این یادداشت در پی آن هستم، کمی تأمل بر گفته‌های شاید هیجانی (امیدوارم تنها هیجان باشد، نه نفرت) است. گفته و اظهار نظرهایی که درست یا نادرست، صادق یا کاذب، اکثرا ادعاهایی هستند که بیش از اطلاعات گویندگانشان، قطعیت دارند. ادعاهایی از قبیل «درآمد نامشروع»، «خوردن حق ما دقیقا توسط همین اشخاص و امثال آنها» و... که افراد، بدون در نظر گرفتن لوازم حرف‌هایشان، آنها را به‌راحتی بر زبان می‌آورند.

چند نکته در این باب، قابل توجه است که ظاهرا، کمتر کسی متوجه آنها است. ۴ نظر بالا، به‌صورت تصادفی انتخاب شده‌اند. در شماره «یک» موضوع به خطر انداختن جان دیگران مطرح شده است. شماره «۲» بحث پوشش و حجاب را با مرگ یکی از جان‌باخته‌ها، گره زده است. شماره «۳» مقوله جایگاه اجتماعی آنها را مطرح کرده و در نهایت، شماره «۴»، بحث درآمد از قول او «نامشروع» و «حق‌خوری» این افراد را به میان کشیده است. در این یادداشت، که مخاطب اصلی‌اش، گویندگان سخنان بالا، یا هم‌عقیده‌های آنها هستند، چند سوال می‌پرسم که امیدوارم، پیش خود، - جایی که کسی صدایتان را نمی‌شنود - صادقانه پاسخ بگویند.

شماره «یک»- پیش از هر چیز، مایلم از خود بپرسی، اگر پدر شما هم بنا به هر دلیلی، خودرو گرانقیمتی را در اختیارتان قرار می‌داد، ممکن نبود که چنین غفلت یا اشتباهی از شما سر بزند و احیانا جان خود و دیگران را به‌خطر بیندازید؟

آیا کسی که با وبراژ دادن در خیابان‌ها، - به استناد قطعی حرف شما- جان دیگران را به خطر می‌اندازند، مستحق مرگ هستند؟ و نبودنشان، بهتر از بودنشان است؟

آیا می‌دانید لوازم این حرف، یعنی «کشتن و اعدام» همه کسانی که به هر دلیلی جان دیگران را با وبراژ دادن به خطر می‌اندازند؟

شماره «۲»- می‌دانید که انسان، محصول محیطش است؟

می‌دانید اگر شما هم در همان خانواده بودید، بسیار ممکن و محتمل بود که مانند آنها رفتار کنید، لباس بپوشید و باورهای آنها را داشته باشید؟

آیا کسانی که بی‌حجاب یا بدحجاب یا با هر پوششی که شما نمی‌پسندید، یا حتی از نظر شرعی غیرقابل قبول است، رفتن‌آمد دارند، مستحق مرگ هستند؟ اگر آری، بنابر چه حکمی؟ اخلاقی؟ عقلانی؟ دینی؟ یا بنابر میل شخصی شما؟

شماره «۳»- اگر انسان سالم و اخلاق‌مندی باشیم، با مرگ هر انسانی، اعم از باحجاب یا بی‌حجاب، با پراید یا پورشه، در خیابان شریعتی یا راه‌آهن، به یک اندازه ناراحت خواهیم شد. آیا شما معتقدید بسته به نوع پوشش، جایگاه اجتماعی و پارامترهایی که فقط خودتان می‌دانید، ناراحتی مردم باید کم و بیش باشد؟

شماره «۴»- همه ما افراد پولدار زیادی را می‌شناسیم که با درس خواندن و تلاش، به جایگاه مرفه فعلی‌شان رسیده‌اند. از جمله افرادی که جراح، متخصص یا وکلای بسیار خوبی هستند و درآمدشان را از راه کاملا مشروع به‌دست آورده‌اند. آیا حقیقتا فکر می‌کنید هر کسی که پولدار است، لزوما حق کسی را خورده؟

با فرض آن که افرادی هستند که حق شما و بسیاری از ما را خورده‌اند، آیا مطمئن هستید اگر جای آنها بودید اینگونه عمل نمی‌کردید؟

نظرتان در این مورد چیست که مسئول حق‌های خورده شده ما و شما، افرادی هستند که با سیاست‌های نادرست، در سال‌های پیش و بعضا امروز، موجب این نابرابری شده‌اند؟ و در نهایت، آخرین سوال، آیا تاوان حق‌خوری، مرگ است؟

امروز با سعدی شیراز

مروت نباشد بدی با کسی

اگر پای بندی رضا پیش گیر / وگر یک سواره سر خویش گیر
فراخی در آن مرز و کشور مخواه / که دلتنگ بینی رعیت ز شاه
ز مستکبران دلاور بترس / از آن کو نترسد ز داور بترس
دگر کشور آباد بینند به خواب / که دارد دل اهل کشور خراب
خرابی و بدنامی آید ز جور / رسد پیش بین این سخن را به غور
رعیت نشاید به بیداد کشت / که مر سلطنت را پناهند و پشت
مراعات دهقان کن از بهر خویش / که مزدور خوشدل کند کار بیش
مروت نباشد بدی با کسی / کز او نیکویی دیده باشی بسی

یک خبر | یک نگاه

مهاجرت نیروهای متخصص؛ این بار پرستاران

احمد نجاتیان، قائم‌مقام سازمان نظام پرستاری، در نشست خبری با بیان اینکه در برخی سال‌ها تا ۵۰۰ نفر مهاجرت نیز آمار داشته‌ایم، افزود: آمار مهاجرت نسبت به جمعیت کل نظام پرستاری کشور، آمار نگران کننده‌ای نیست. بیشترین پرستاران نیز به کانادا مهاجرت می‌کنند که اخیرا از آلمان نیز درخواست‌هایی شده است. به گزارش ایرنا، نجاتیان به سربال «در حاشیه» اشاره کرد و گفته سربال مدیری بهتر از هر کتاب اقتصاد سلامتی توانست نظام پرداخت نظام سلامت کشور را نقد کند. نظام کنونی پرداخت در نظام سلامت ناکارآمد و تبعیض‌آمیز است.

احمد نجاتیان همچنین به اختلاف درآمد پرستاران و متخصصان اشاره کرده و گفته حاضریم امضا دهیم که با اختلاف درآمد پنج برابری متخصصان با پرستاران موافقیم؛ زیرا امروز اختلاف درآمد یک پرستار با متخصص ۲۰ برابر است و حتی در مواردی به ۱۰۰ تا ۲۰۰ برابر می‌رسد که البته با آن موارد اندک کاری نداریم.

با همه این اوصاف، چیزی که بیش از هر مورد دیگری، تاسف‌آور و نگران کننده است، مهاجرت تعداد زیادی از دانشجویان، دانش‌آموختگان و کارشناسان حوزه‌های مختلف است که به دلیل مساعد نبودن شرایط زندگی، اعم از بی‌کاری، پایین بودن دستمزدها و... ترجیح می‌دهند کشور خود را به مقصد امریکا و اروپا ترک کنند و این موضوع، با از بین بردن نیروی انسانی کارآمد، موجب هدر رفتن منابع مالی و هزینه‌هایی است که برای رسیدن این دانش‌آموختگان به این جایگاه، صرف شده است. هر کسی حق انتخاب کار، محل اشتغال و زندگی خود را دارد و هیچ کس نمی‌تواند دیگری را از رفتن یا ماندن به‌اذر کشوری، بازدارد؛ بنابراین، این وظیفه همه نهادها است که شرایط مساعد زندگی و کار در ایران را برای افراد، فراهم آورند تا ترجیح نیروهای انسانی، بر ماندن در کشورشان باشد.

برش

بابام نویسنده است!

فرهاد جعفری

خیلی وقت بود احساس بی‌فایدگی و بی‌مصرف بودن می‌کردم و علاوه بر این؛ یکبار که دختر هفت ساله‌ام برداشت و ازم پرسید: "بابایی تو چه کاره ای؟!" هیچ پاسخ قانع کننده ای نداشتم که بهش بدم. یعنی راستش را بخواهید به خودم گفتم تا وقتی هنوز زنده‌ام، چند بار دیگر ممکن است پیش بیاید که این را ازم بپرسد و من چند بار دیگر می‌توانم اربروم را بیندازم بالا و بهش بگویم: "خودمم نمی‌دونم بابایی." اما اگر می‌نشستم و داستان بلندی می‌نوشتم و بعد منتشرش می‌کردم؛ می‌توانستم بهش بگویم: اگر کسی یک وقت برگشت و ازت پرسید بابات چه کاره است، حالا توی مدرسه با هرجای دیگری؛ یک نسخه از کافه پیانو را همیشه توی کیفت داشته باش تا نشانشان بدهی و بهشان بگویی بابام نویسنده‌اس. حالا شاید خوب ننویسه، اما نویسنده‌اس!

برشی از «کافه پیانو»

شاتر

خانه‌ای که گلستان است

در یکی از خانه‌های قدیمی تبریز منحصر به فرد ترین باغ گل لاله پرورش داده‌می شود. خانواده طبیعت دوست و خوش ذوق تبریزی با پرورش ۸۰ هزار بوته گل لاله در منزل مسکونی خود باغ گل خانگی ایجاد کرده‌است.

عکس: پذیرفتار/ ایسنا